

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نقطه اشتراك كلام مرحوم شيخ و مرحوم آخوند

عرض كرديم آخوند در اين عبارت مي فرمايند در آنجا يي كه ما يك معلول داريم و يك مجهول، ما در معلوم نمي توانيم استصحاب جاري كنيم چون در خود معلوم، شك معنا ندارد. عرض كرديم معلوم آن زماني كه خودش موجود است، قبلش هم يقيناً معلوم است و بعديش هم يقيناً موجود است، مثال ملاقات و كريت را زديم مي گوئيم ملاقات در روز شنبه مثلاً، وقتي مي گوئيم ملاقات در روز شنبه است يعني ملاقات در روز جمعه نبوده، شنبه يقيناً هست و بعد هم شك وجود ندارد در اينكه بگوئيم ملاقات چه شده؟ بعديش هم همان حالت ملاقات هست، نسبت به خود معلوم لا معنا للشك في أي زمان، بعد فرمود و إنما الشك فيه بإضافة زمانه إلى الآخر، فقط تنها چيزي كه در مورد معلوم تصوير مي شود كه ما شك كنيم اين است كه بگوئيم اين معلوم اگر مضاف باشد به زمان، بگوئيم ملاقات در زمان واقعي كريت، آخوند و شيخ هم همينطور. مي فرمايند حالا شك هست الآن از ما پرسند كه شما مي دانيد ملاقات در روز شنبه است، نمي دانيد كريت قبل از آن بوده يا بعد از آن؟ آيا مي توانيد بگوئيد كه ما شك داريم كه ملاقات در زمان كريت بوده يا خير؟ بله.

اگر كريت قبل از ملاقات بوده ملاقات در زمان كريت بوده، اگر كريت بعد از ملاقات بوده ملاقات در زمان كريت نبوده، پس ما مي توانيم بگوئيم اگر معلوم را بالنسبة إلى زمان آخر ملاحظه كرديم شك اينجا محقق مي شود. تا اينجا هم عين عبارت شيخ است، بعد مرحوم شيخ در رسائل فرمود در اين صورت ليس مسبقاً بالعدم، ملاقات في زمن الكرية مسبوق به عدم نيست تا ما بخواهيم عدمش را استصحاب كنيم، نمي توانيم بگوئيم يك زماني ملاقات بوده در زمان كريت نبوده، الآن هم مي گوئيم ملاقات در زمان كريت نيست.

بررسی تفصيلی كلام مرحوم آخوند در كفایه (و قد عرفت...)

آخوند اينجا كه مي رسد يعني وقتي معلوم را بالنسبة إلى زمان المجهول مطرح مي كند مثل شيخ نمي فرمايد مطلقاً استصحاب جاري نيست، مي فرمايد و قد عرفت جریان الاستصحاب فيهما تارةً و عدم جريانه كذلك اخرى يعني همين جا نشان مي دهد كه ما اينجا با مرحوم شيخ اختلاف داريم.

نظر مرحوم حكيم و رد آن

عرض كردم راجع به اين و قد عرفت مرحوم آقای حكيم اين را مربوط به تلخيص مطالب گذشته مي داند يعني آخوند مي گويد

یک تلخیصی دارد از این بحث مجهول و معلوم تاریخ می‌کند، در حالی که اینطور نیست.

ما یک معلوم التاريخ داریم و یک مجهول التاريخ؛ تا اینجا شیخ و آخوند دو جور شک در معلوم التاريخ. حکم مجهول التاريخ را روشن کردیم، در مجهول التاريخ استصحاب عدم مجهول فی زمن المعلوم را هم شیخ جاری می‌داند و هم آخوند جاری می‌داند و بحثی نیست. در معلوم التاريخ دو جور شک تصویر شده؛ (1) ما در این معلوم شک کنیم بالنسبة إلى زمان، گفتیم لا معنی للشک، چون نسبت به زمان اصلاً زمانی که ما در این معلوم شک داشته باشیم نه قبلش، نه حینش و نه بعدش نیست، (2) شک ما از نظر این است که این معلوم فی زمن الآخر بوده یا خیر؟

کلام مرحوم اصفهانی در مانحن فیه^[1]

حالا اینجا یک دقت بسیار خوبی را مرحوم محقق اصفهانی اعلی الله مقامه الشریف کرده در جلد 5 حاشیه کفایه صفحه 210 می‌فرماید اولاً این ظاهر عبارت شیخ و ظاهر عبارت آخوند مراد نیست بلکه این است که ما شک کنیم در معلوم فی زمان الآخر، می‌گوئیم مجهول یک زمان واقعی دارد، کریت که الآن فرض کردیم مجهول است یک زمان واقعی دارد بالأخره یک زمانی واقع شده ما نمی‌دانیم این ملاقات در آن زمان نفس الامر و واقعی برای کریت حاصل شده یا نه؟ مرحوم اصفهانی می‌فرماید ولو ظاهر عبارت شیخ و آخوند این است ولی مراد این نیست.

مراد این است که می‌فرماید لیس المراد مجرد ملاحظة العدم مضافاً إلى زمان الآخر بل إضافة إليه من حيث كونه قبله أو بعده، یعنی ما معلوم را بالإضافة به مجهول از حيث تقدم بر مجهول و تأخر بر مجهول ملاحظه می‌کنیم، چرا؟ ایشان می‌فرماید اولاً اینها دو مطلب است، یعنی کسی فکر نکند که یکی شد، می‌فرماید بین اینکه ما بگوئیم معلوم در زمان واقعی مجهول، این یک عنوان است. و اینکه بگوئیم معلوم قبل المجهول یا بعد المجهول مقدم بر مجهول یا مؤخر بر مجهول فرق وجود دارد.

مرحوم اصفهانی می‌فرماید مگر شما شیخ و آخوند نمی‌گوئید معلوم لا يوجد فيه شک فی أى زمان، یک زمانش هم زمان واقعی مجهول است، وقتی می‌گوئید معلوم لا يوجد و لا يحصل فيه الشک فی احد الزمونه، یک زمانش هم زمان واقعی مجهول است، پس این نباید برای شما متعلق شک باشد، چه چیز متعلق شک است؟ بعدیت و قبلیت آن. الآن می‌گوئید معلوم روز یکشنبه مسلم ملاقات هست ولی نمی‌دانم قبل از کریت است یا بعد الکرية است، آنچه منشأ برای شک هست این قبلیت و بعدیت است. آخوند می‌فرماید و قد عرفت، این وقد عرفت را یادداشت کنید «أى فى مرحلة كون الأثر مترتباً على الوجود» آخوند در صفحه‌ی قبل وقتی این تنبیه را شروع کرد فرمود اثر گاهی بر وجود یک موضوع بار است، گاهی بر عدم بار است. اثر شرعی گاهی بر وجود خاص بار است و گاهی بر عدم.

می‌فرماید ما آنجا آمديم یک قاعده به شما یاد دادیم و گفتیم اثر اگر بر وجود محمولی بار باشد استصحاب جریان دارد، بر وجود نعتی یعنی کان ناقصه، وجود محمولی کان تامه است و وجود نعتی کان ناقصه است. اگر بر وجود نعتی بار باشد اصلاً استصحاب جریان ندارد وقد عرفت یعنی در آنجایی که اثر بر وجود بار بود، جریان الاستصحاب فی إماء ... نه این فیهما را در شروح به معلوم و مجهول می‌زنند، فرض ما در جریان استصحاب فقط در معلوم است و اصلاً کاری به مجهول نداریم و قد عرفت جریان الاستصحاب فیهما یعنی در مورد تقدم و تأخر تارة آنجایی که اثر بر کان تامه باشد و عدم جریان الاستصحاب فیهما کذلک أخرى، آنجایی که اثر بر کان ناقصه بار است، در آنجا ما آمديم اینطور گفتیم اثر بر چه چیز فرض کردیم بار است؟ بر عدم.

می‌گوئیم عدم تقدم الملاقات على الکرية، عدم تأخر الملاقات عن الکرية، این فیهما دو تا این است، عدم تقدم الملاقات على الکرية عدم تأخر الملاقات على الکرية. حالا این را یک وقت به نحو کان تامه می‌گیریم استصحاب جریان دارد حالت سابقه

دارد، یک وقت به نحو کان ناقصه می‌گیریم که استصحاب جریان ندارد، آخوند می‌گوید ما همانطوری که قبلاً در آنجایی که اثر بر وجود مترتب شد بین کان تامه و کان ناقصه تفصیل دادیم اینجایی هم که الآن می‌خواهیم این معلوم را بالنسبة إلى التقدم عن التأخر على المجهول ملاحظه کنیم همان تفصیل وجود دارد، بین کان تامه و ناقصه باید تفصیل بدهیم، این عبارت مرحوم آخوند است.

کلام مرحوم صاحب منتقی در مانحن فیه و عدم پذیرش اشکال ایشان^[2]

صاحب منتقی علیه الرحمه اصل مطلب را از مرحوم اصفهانی گرفتند البته ای کاش یک مقداری دقیق‌تر، مرحوم صاحب منتقی علیه الرحمه می‌فرمایند آخوند اینجا که می‌رسند یحاول.... ایشان می‌فرماید و كأنه یحاول أن یبین أن ملاحظة الحادث المعلوم بالاضافة إلى حادث الآخر موجبة لرجوع هذه الصورة إلى إحدى صورتين الاولتين التین عرفت حکمهما و هما خارجان أما نحو فیه، این رجوع تعبیر درستی نیست، آخوند نمی‌خواهد این را برگرداند به آن دو صورت اول و دوم که در ناحیه وجود است و بعد ایشان اشکال کند هما خارجان أما نحو فیه.

بازگشت به کلام مرحوم اصفهانی

این بیانی که مرحوم اصفهانی دارد که رضوان خدا بر او باد خیلی مطلب را روشن و پاکیزه بیان می‌کند، عبارت اصفهانی را هم بخوانم: و فی مثله یجری الاستصحاب تارةً یعنی آنجایی که معلوم را از نظر تقدّم و تأخر نسبت به مجهول ملاحظه می‌کنیم، می‌گوئیم نمی‌دانیم این معلوم قبل از مجهول است یک احتمال، بعد از مجهول است احتمال دوم. مرحوم اصفهانی گفت ظاهر عبارت آخوند و شیخ - البته این را تصریح نکرده و من از جانب ایشان عرض می‌کنم - ظاهر عبارت شما را فریب ندهد، برای اینکه شما وقتی می‌گوئید معلوم را در زمان واقعی مجهول، زمان واقعی مجهول را شما قبلاً گفتید معلوم در هیچ زمانی مشکوک نیست، یکیش هم همان زمان واقعی مجهول است اما صفت تقدّم و تأخر برای ما مجهول است.

بعد می‌فرماید شک در اینجا این است که آیا این معلوم کان مقدماً عن المجهول أو مؤخراً، بعد می‌فرماید و فی مثله یجری الاستصحاب تارةً إذا لوحظ عدم التقدم أو التأخر بنحو المحمولی، اگر بگوئیم عدم تقدّم الملاقات على الكرية و این را به نحو کان تامه و لیس تامه بگیریم، این استصحاب جاری است، چرا؟ للیقین به سابقاً، و لا یجری اخرى یعنی استصحاب تارةً اخرى جاری نیست إذا لوحظ عدم كونه متقدماً أو متأخراً بنحو الرابط، رابط همان نعتی است، همان ناقصه است، إذا لوحظ عدم كونه متقدماً أو متأخراً بنحو الرابع أو عدمه فی فرض الموضوع یعنی این هم باز یک عدم اضافی است و عدم ازلی نیست، فإنه لا یقین به، بعد شروع می‌کنند فرق بین این هذا الشق، یعنی اینجایی که الآن اثر بر عدم بار است و شقّ المتقدم فی طرف الوجود، طرف الوجود همان بود که صفحه قبل مرحوم آخوند شقوقش را بیان کردند و بعد می‌فرمایند و قد عرفت که ما قاعده به شما یاد دادیم و گفتیم بین کان تامه و ناقصه باید فرق گذاشت آنجایی که اثر بر وجود بار است، اینجایی هم که اثر بر عدم بار است باید تفصیل داد، حالا فرق بین کلام شیخ و آخوند خیلی روشن می‌شود.

مرحوم شیخ در اینجا هم وقتی می‌فرماید معلوم آن شقّ دوم که ما فی زمن الآخر لحاظ می‌کنیم می‌گوید شک در آن معنا دارد اما فرمود مطلقاً استصحاب جریان ندارد، آخوند تفصیل داد فرمود در همین جا جناب شیخ ما باید تفصیل بدهیم بین لیس تامه و لیس ناقصه.

و إنما الشک فیه بإضافة زمانه یعنی زمان معلوم إلى الآخر، الى تقدم الآخر أو تأخر الآخر، وقتی ما عبارت اصفهانی را می‌خواهیم معنا کنیم اینطور می‌شود، معلوم را نسبت به تقدم یا تأخر دیگری، فرق نمی‌کند بگوئیم تقدم معلوم یا تقدم دیگری، بالاضافة إلى

آخر يعنى لا نفس زمان الآخر كه اكر نفس زمان الآخر باشد اينكه اصلاً براى ما شكى ندارد بالأخره تقدم الآخر يا التقدم على الآخر، التأخر عن الآخر، پس اینجا دو چیز درست کردیم و قد عرفت جریان الاستصحاب فيهما يعنى فى التقدم و التأخر تارةً، تارةً يعنى آنجایی كه ما كانَ را تامه بگیریم و عدم جریانه يعنى جريان الاستصحاب كذلك يعنى فيهما اخرى در جایی كه كانَ را ناقصه بگیریم.

تتمه كلام مرحوم آخوند و جمع بندى ایشان^[3]

فانقدح أنه لا فرق بينهما كان الحادثان مجهول التاريخ أو كانا مختلفين، و لا بين مجهوله و معلومه فى المختلفين فى ما اعتبر فى الموضوع خصوصية ناشئة من إضافة أحدهما إلى الآخر بحسب الزمان من التقدم أو أحد ضديّين و الشك فيها كما لا يخفى.

آخوند در این فانقدح تلخیص می‌کند می‌فرماید فانقدح أنه لا فرق بينهما يعنى در حادثین، الآن دارد تلخیص می‌کند این فانقدح را آخوند تلخیص می‌کند از مجموع حادثینی كه تاریخ در آن مجهول است، كان الحادثان مجهولى التاريخ می‌فرماید در جایی كه هر دو مجهول باشد، يك. أو كانا مختلفين يا مختلف باشد، یکی معلوم باشد و دیگری مجهول و لا بين مجهوله و معلومه فى المختلفين در آنجایی كه یکی معلوم است و دیگری مجهول، باز بین معلوم و مجهول از این جهتی كه الآن می‌خواهیم بگوئیم فرقی نیست، يعنى آخوند يك حرفی در آخر می‌زند بعد از دو صفحه از اول تنبيه تا اینجا می‌گوید ما راجع به مجهول التاريخ حرف زیاد زدیم، احدهما معلوم و الآخر مجهول هم حرف خیلی زدیم حالا می‌خواهیم يك چیز کلی بگوئیم، هر جا در موضوع حكم شرعی خصوصیت اضافه‌ی يك حادث به حادث دیگر مطرح باشد از حيث تقدم أو أحد ضديّين، تقدم و تأخر را اینجا مطرح می‌کند، می‌فرماید ضابطه همین است كه ما گفتیم، هر جا پای كانَ و لیسه تامه مطرح باشد استصحاب جریان دارد، هر جا پای كانَ و لیس ناقصه مطرح باشد استصحاب جریان ندارد.

وصلی الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ نهاية الدراية في شرح الكفاية (طبع قديم)، ج3، ص: 249 و 250: ظاهره۔ قدس سره۔۔ بقرينة أن موضوع الكلام هو عدم الحادث في زمان الآخر، لا مطلق عدمه، و بقرينة ما رتبته على الفقرة من جريان الاستصحاب تارة، و عدمه أخرى، و بقرينة ما سيأتي إن شاء الله تعالى منه قدس سره من اعتبار خصوصية ناشئة من إضافة أحد الزمانين إلى الآخر، كالتقدم و ضديه۔ هو أن المراد ليس مجرد ملاحظة عدم مضافاً إلى زمان الآخر في هذه الفقرة، بل إضافته إليه من حيث كونه قبله أو بعده. فان عدم كون الحادث۔ قبل زمان الآخر، أو بعده۔ غير مجرد كون عدم ملحوظاً في زمان الآخر، ليقال: لا شك في عدم المعلوم في أحد الأزمنة، بل الشك في عدم كونه قبله أو بعده، و في مثله يجري الاستصحاب تارة إذا لوحظ عدم التقدم أو التأخر بنحو المحمولى، لليقين به سابقاً، و لا يجري أخرى إذا لوحظ عدم كونه متقدماً أو متأخراً بنحو الرابط أو عدمه في فرض الموضوع، فانه لا يقين به.

و الفرق بين هذا الشق و الشق المتقدم۔ في طرف الوجود۔ أن موضوع الأثر هناك هو وجود التقدم، و التعبد بعدمه تعبد بعدم الموضوع، و موضوع الأثر هنا نفس عدم التقدم مثلاً، فالتعبد به تعبد بالموضوع، فلا تداخل في الأقسام. نعم لما كان اليقين بعدم التقدم، أو عدم كونه متقدماً لا يتفاوت حاله۔ ثبوتاً و نفيّاً۔ بين كون موضوع الأثر طرف أو طرف عدم، فلذا قال قدس سره: (فقد عرفت جريانه فيهما تارة و عدم جريانه كذلك أخرى) أي في طرف الوجود آنفاً.

[2] □ منتقى الأصول، ج6، ص: 266: و كأنه يحاول ان يبين ان ملاحظة الحادث المعلوم بالإضافة إلى الحادث الآخر موجبة لرجوع هذه الصورة إلى إحدى الصورتين الأولتين اللتين عرفت حكمهما و هما خارجان عما نحن فيه. و من غير الإضافة لا شك في عمود الزمان فلا يجري الأصل.

[3] □ كفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص: 421: فانقذ أنه لا فرق بينهما كان الحادثان مجهولي التاريخ أو كانا مختلفين و لا بين مجهوله و معلومه في المختلفين فيما اعتبر في الموضوع خصوصية ناشئة من إضافة أحدهما إلى الآخر بحسب الزمان من التقدم أو أحد ضديه و شك فيها كما لا يخفى.